

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللهِ، وَعَلَى الْاَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَیْكَ مِنْ سَلَامِ اللهِ اَبَدًا مَا بَقِيَنا وَبَقِيَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْنا لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ، وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى اَوْلَادِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَفَوْزٌ فَوْزًا عَظِيمًا. اللهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِكِ، اللهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنِ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ، اللهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا».

پیرو مطالبی که قبلاً عرض شد که عرض شد بشر برای خودش، برای تنظیم امور زندگانی و معاییر خود سه امر را قرار داده: مالکیت، حقوق، و وظائف که بایدها و نبایدها باشد. و لکن تطورات حیات و پیشرفت زندگی و تکامل زندگی باعث شد که تسری بدهد این سه امر را به غیر انسان که غیر انسان هم شد سه حوزه. در این جا علل و عواملی که باعث شده است که بشر به این فکر بیفتد که تسری بدهد این امور ثلاثه را از خودش یعنی انسانها. به غیر انسانها، این عوامل را برمی شمارند. خب عوامل متعدده ای است. سه عامل مهم را در این جا ذکر می کنند.

عامل اول: این هست که خب بسیاری از امور امور طویل المدة، درازمدت همیشگی تقریباً هست. و از این طرف عمر انسانها قصیر است. این جا عقلای عالم دیدند که اگر آن امور را بخواهند به عهده زید و عمرو و بکر بگذارند اینها بعد از ۵۰ سال، ۶۰ سال، ۸۰ سال بالاخره اینها فوت می کنند و حال این که آن منافع و آن امور و اینها؛ آن نتایج و آن اهداف اهداف طویل المدة هستند. ممکن است ابدی باشند، همیشگی باشند. گفتند پس بیاییم چه کار کنیم؟ به جای این که مالک آن امور را، متصدی آن امور را و حقدار آن امور را افراد انسان بدانیم؛ به جای این بیاییم یک چیزی که قابلیت دوام و بقاء دارد برای او قرار بدهیم. مثلاً اگر بگوییم که اموالی مثلاً در اختیار زید و عمرو و بکر باشد. بگوییم شما با این اموال فرض کنید که به مستمندان، به نیازمندان اعانه کن، کمک کن. یا برای بازنشستگان به یک عده پول بدهیم بگوییم، به شخص، حالا تملیکش می کنیم یا ودیعه پیششان بگذارند و بگویند شما متصدی این امور باشید. خب این زید

و عمرو و بکر ممکن است در جوانی فوت کنند؛ ممکن است در میان سالی، بالاخره اگر هم خیلی طویل‌العمر باشند بالاخره یک عمر طبیعی چقدر است مثلاً؟ تمام می‌شود. اما اگر بیاییم بگوییم آقا، صندوق بازنشستگی درست کنیم. این صندوق ابدی است، این پول‌ها هم مال صندوق است. این صندوق وظائفی دارد که از پول‌هایش به بازنشستگان مثلاً کمک کند یا صندوقی که مثلاً برای مستمندان است به آن‌ها کمک کند، صندوقی که برای معلولان است به آن‌ها کمک کند، صندوقی که برای مثلاً ازدواج و این‌ها هست به آن‌ها و هکذا و هکذا، پس دیدند اگر به انسان بخواهند تحویل بدهند یا تملیک کنند این قصیر‌المدت است با این‌که هدف طویل‌المدت است؛ زمان ندارد. گفتند پس بنابراین می‌آییم می‌گوییم خود این عنوان صندوق یا عنوان شرکت یا عنوان کذا یا عنوان کذا؛ این حالا این‌ها باشند یا این‌ها نباشند؟ حالا در بانک مثلاً، خب بانک شخصی که یعنی یک عده‌ای می‌آیند بانک را تشکیل می‌دهند که آقایان بزرگانی از فقهای عصر هم در بانک شخصی اشکال نمی‌کنند. در بانک غیرشخصی، دولتی این را اشکال می‌کنند. بانک شخصی یعنی زید و عمرو و بکر و خالد آمدند یک بانکی تشکیل دادند یعنی می‌گویند آره، این‌ها چه کار می‌کنند؟ مردم پول‌ها را به این‌ها قرض می‌دهند. پیش این‌ها ودیعه می‌گذارند. یعنی مثل آدم‌های دیگه دیگه، این‌ها. خب بشر دید این جور بخواهد بکند، گفت این آدم‌ها فردا، پس فردا، حالا ببینم چه می‌شود. اما بیاییم بگوییم که آقا، بانک خودش یک شخصیت است. ما به بانک پول قرض می‌دهیم. ما به بانک تحویل می‌دهیم. این آقا، آن آقا کارمند بانک است. خب پس بنابراین با توجه به این‌که آن هدف یک هدف طویلی است، ابدی است بنابراین این مبرر شده، مجوز شده، انگیزه شده، عامل شده که عقلاء بیابند چنین کاری را انجام بدهند. این یکی. حالا این را بخوانیم تا «و تتضح الحاجه الی الاعتراف و الاهتمام بهذا النوع من الاشخاص من خلال ملاحظة امور» آشکار می‌شود نیاز به اعتراف نمودن عقلاء و اهتمام جستن عقلاء به این نوع از اشخاص اعتباری اتضاح پیدا می‌کند این حاجت از اثناء ملاحظه چند امر. «اهمها ما یلی» اهم آن امور اموری است که بعد از این واقع می‌شود.

۱-الاول: «توجد فی المجتمع منافع طويلة الامد و دائمه» در مجتمع‌های انسانی یک منافع و فوایدی که طویله الامد است، زمان طویل دارد و همیشگی است. بعضی آن طویل است بعضی آن دائم است. طویل است یعنی ممکن است صد سال دوپست سال باشد ولی دائمی نباشد. دائمی یعنی اصلاً زمان ندارد. «لا یتسع لها عمر الشخص الطبيعي المحدود»

عمر شخص طبیعی محدود که گفتیم قبلاً. هر جا می‌گوییم شخص طبیعی دیگه توی این کتاب یعنی آدم. «لا يتسع لها عمر الشخص الطبيعي المحدود و تحتاج لنيلها الى زمن اطول من عمره» و نیازمند است این منافع برای رسیدن به آن اهداف به یک زمانی که طولانی‌تر است از عمر شخص طبیعی، این یک...، «و لأن الاشخاص الاعتباريين» این از ناحیه آدم‌ها که نگاه می‌کنیم این‌جوری است. ولی از آن طرف «و لان الاشخاص الاعتباريين» آن‌ها «يتمتعون بالاستمرار و الثبات» آن‌ها بهره‌مند هستند به استمرار و ثبات. «الذی هو سبب تعلق الهدف من انشاءها» که این همین استمرار و ثبات سببی است که تعلق می‌گیرد هدف انسان‌ها از انشاء و اعتبار آن‌ها و ساختن آن‌ها. «و يمكنهم أن يتحملوا مسؤولية حفظ هذا النوع من المنافع» یا «فيمكنهم» این طویل بودن اشخاص اعتباری که زمان‌شان طویل است، استمرار دارند، ثبات دارند، پابرجا هستند این‌ها را متمکن می‌کند از این‌که تحمل کنند مسئولیت حفظ این نوع از منافی که طویل‌المده هست یا ابدی است. پس انسان این منافع را که طویل‌المده است یا ابدی است نمی‌تواند تحمل کند و بپذیرد چون عمرش وفا نمی‌کند. اما اشخاص اعتباری چرا. فلذا آمدند عقلاء گفتند خب، ما در کنار انسان یک اشخاص اعتباری هم به عنوان صندوق‌ها و شرکت‌ها و بانک‌ها و کذا و کذا اعتبار می‌کنیم که آن‌ها همیشه هستند، دائمی هستند. حتی نسبت به دولت‌ها هم همین‌جور است. این دولت می‌رود آن دولت می‌آید، آن دولت می‌رود آن دولت می‌آید. اما یک چیزهایی را درست می‌کنند که این دولت و آن دولت و آن دولت توقف نداشته باشد، وابستگی نداشته باشد. آن سرجای خودش باقی است. این‌ها هم بیایند و بروند؛ آن سرجای خودش باقی است. این وجه اول.

س:؟؟ ولی صندوق؟؟ ندارد. آخه حالا قراردادی که می‌خواهد ببندد باید طرفش ...

ج: حالا دیگه شما با عقلاء دعوا کنید. عقلاء این‌کار را کردند.

الثانی: «بعض المنافع الاجتماعیه؛ هی من النوع الذی لا يمكن بشخص طبیعی أن يحققها». دوم: دوم این است که خیلی از این منافع اجتماعی یک سرمایه‌های هنگفت لازم دارد. سرمایه‌های هنگفت در اختیار معمول انسان‌ها نیست. یا بعضی‌اش اصلاً در اختیار هیچ آدمی نیست. خب از این جهت گفتند خب ما بیاییم یک کاری بکنیم. یک چیزی درست کنیم که چنین امکانیاتی در اختیار داشته باشد. چه‌کار کنیم که هم بتواند طویل‌المده باشد هم بتواند چنین امکانیاتی ... آمدند گفتند مثلاً فرض کنید که بانک درست کنیم. مردم پول خرد و کلان خودشان را می‌آیند می‌گذارند این‌جا، می‌گذارند

این جا، می‌گذارند این جا، این قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. خب یک سرمایه حائل برای این شخصیت اعتباری درست می‌شود. هیچ کس حاضر نیست بیاید به زید همه بیایند پول‌شان را بدهند. می‌گویند آقا، زید می‌میرد بعداً ما نه می‌دانیم ورثه‌اش چه کار می‌کنند، فلان. ولی به بانکی که فرض این است که او را اعتبار کردند، او طویل‌العمر است، او دائمی است و یک اساسنامه محکمی دارد. البته آن‌ها هم شرح دارد که بعداً خواهد آمد بحث‌هایش. همین جور نیست که هر شخص اعتباری بی‌شرط و شروط باشد. در ضمن این شروطی است، در ضمن این خصوصیات است. خب دیدند که بله، این هم یک فکری. ما بیاییم بگوییم چی؟ ما بیاییم بگوییم که یک امر اعتباری را اعتبار می‌کنیم. این سه تا امری که مال آدم‌ها بود: ملکیت، حقوق، وظائف را برای او اعتبار می‌کنیم می‌گوییم او هم دارد. و در اثر این که افراد مختلف خرد و کلان اموال‌شان را می‌روند آن جا می‌گذارند او یک قدرت بزرگی پیدا می‌کند. آدم هم نیست که ما بگوییم که آقا، این فردا از بین می‌رود یا بالا می‌کشد یا فلان و این‌ها، بانک است. این‌هایی که می‌آیند این‌ها کارمند آن جا هستند، حقوق می‌گیرند. خب البته ممکن است یک کسی بیاید اختلاس کند ولی خب آن جا قواعد دارد، ضوابط دارد، ناظر دارد، فلان دارد که نکند. این یک ذره این چیزها پیش آمدن مضر به حال او نیست در مقام تراحم و این‌ها؛ وقتی محاسبه می‌شود آن آثاری که بر بانک مترتب است نسبت به این که حالا یک کسی ممکن است یک وقتی یک اختلاسی بکند چیزی نیست. خب آن بانک است حالا چه کار می‌کند؟ می‌آید پتروشیمی راه می‌اندازد، می‌آید شرکت نفت راه می‌اندازد، می‌آید راه‌ها را درست می‌کند، می‌آید چه می‌کند، می‌آید سرمایه‌گذاری کلان می‌کند، می‌آید چه می‌کند، چه می‌کند و بعضی سرمایه‌گذاری‌هایی که اصلاً از عهده زید و عمرو و بکر و این‌ها خارج است. یا مثلاً این چیزهای فضا، چندین کشورهای مهم می‌بینید نه آمریکا تنها می‌تواند این کار را بکند، نه روسیه می‌تواند تنها این کار را بکند نه فلان جا، این‌ها می‌آیند با هم جمع می‌شوند می‌گویند پول‌ها را روی هم بریزیم برای یک مرکزی که مثلاً درست می‌کنند؛ آن هم شخصیت اعتباری پیدا می‌کند که این کشورهای پولدار، پول‌های‌شان را همه آن جا تزریق کنند تا آن جا بتواند مثلاً برای فرستادن کذا به ماه و یا مریخ و یا کذا، اصلاً آن جا یک، از عهده هیچ شخصی بر نمی‌آید. پس بنابراین این هم انگیزه دوم، وجه دوم. برای این که آمدند رفتند سراغ شخصیت‌های اعتباری.

«الثانی: بعض المنافع الاجتماعیة هی من النوع الذی لا یمكن لشخص طبیعی أن یحققها» بعض منابع اجتماعی از نوعی است که ممکن نیست برای شخص طبیعی که آدم باشد آن یحققها، آن را محقق بسازد «لأن تحقیقها یحتاج الی مؤهلات و امکانات تتجاوز المؤهلات و الامکانیات الفرعیة لشخص طبیعی» زیرا تحقق بخشیدن به آن منافع اجتماعی نیازمند است به مؤهلات یعنی شایستگیها و امکاناتی که اینها تجاوز می‌کند و می‌گذرد از شایستگیها و امکانات فردی برای شخص طبیعی. بالاتر از آنها است. از آن امکانات و آن شایستگیها فراتر می‌رود. تتجاوز یعنی فراتر می‌رود. «لأنها بینما» در حالی که یک چیزی می‌شود درست کرد که اینها را داشته باشد. و آن شخص اعتباری است. خب چرا نکنیم؟ آدم‌ها که نمی‌توانند، این شایستگی را ندارند نسبت به بعض منافع خیلی کلان که سرمایه‌گذاری‌های خیلی کلان می‌خواهد. خب حالا دست‌شان را روی دست بگذارند؟ خب حالا که نمی‌شود؟ نه، آمدند راه برایش پیدا کردند. گفتند یک شخصیت اعتباری درست می‌کنیم. او را تملیک می‌کنیم، تضییط می‌کنیم، او مالدار می‌شود پولدار می‌شود، او می‌تواند سرمایه‌گذاری کند. بله، «بینما یمکن للاشخاص الاعتباریین تحقیق هذه المؤهلات و الامکان» در حالی که ممکن است برای اشخاص اعتباریین محقق کردن و تحقق بخشیدن به این شایستگیها و این امکانات. «لأنها» زیرا این اشخاص اعتباریین «تمتلك تلك المؤهلات و الامکانیات المادیة» آن‌ها به ملکیت خود دارند آن شایستگیها را و آن امکانات مادی‌ای که لازمه بر تحقیق منافی است که مورد هدف قرار گرفته. «المستهدفه» یعنی مورد هدف قرار گرفته. پس این هم یک جور. که این خب امثله فراوانی دارد. توی دنیا الان ببینید مثلاً تأمین اجتماعی که یک نفر می‌تواند بگوید من ملت ایران را بیمه می‌کنم. آدم که نمی‌تواند چنین کاری بکند. الان چقدر پول داری که بتوانی؟ بعد هم عمر قصیر دارد. خب کی؟ اما آمدند یک شخص اعتباری درست کردند گفتند آقا، شما مثلاً هر ماه این قدر بده، او هر ماه این قدر بده، اگر بعداً فلان مشکل برای تو پیدا شد، اگر فلان مشکل برای تو پیدا شد ما تمام او را یا بخشی از آن را یا چی می‌دهیم. خیلی... اگر سیل آمد مثلاً فرض کنید نصف آن چه که احتیاج دارید، اگر بیمار شدید این قدر، اگر فوت شدید و بستگان‌تان، بازماندگان‌تان فلان، و این امر عقلایی است. خب از آدم که بر نمی‌آید این. از تک‌تک آدم‌ها که بر نمی‌آید. جمع هم که بشوند آدم‌ها خب این آدم‌ها می‌میرند بالاخره، کجا این قدر امکانات دارند؟ نه عمرشان وفا می‌کند نه امکانات‌شان وفا می‌کند. آمدند به ذهن بشر رسید که بیایند چنین شخصیت حقوقی درست کنیم؛ مردم هی مال تملیک این بکنند و با او مثلاً شرط کنند که بعداً

این کار را بکند. حالا تصویر تأمین اجتماعی هم مختلف است که پول می دهند شرط می کنند یا کار دیگه یا کار دیگه که آن خودش بحث جداگانه ای است.

الثالث:....

س: ببخشید؛ علت دوم هم؟؟ کرده ...

ج: بله آقا؟

س: علت دومی که فرمودید ...

ج: نه، نه،؟؟ نکرده. دوتا نه،

س:؟؟

ج: اولی که طویل المدة و قصیر المدة؛ یعنی به این نظر توجه می کنیم. ممکن است طرف مؤهلات باشد. یعنی افراد هم این امکانات و شایستگی ها را داشته باشند برای انجام این کار اما طویل المدة نیستند. و حال این که ما هدف مان طویل است یا دائمی است. اما دومی این است که نه، این را اصلاً ندارند.

س: به یک نفر؟؟ به یک نفر؟؟ یعنی به یک شخص خاص ...

ج: بله، یک شخص. نه، هدف چی بود؟ ما منافع داریم که طویل المدة است. منافع ما چیه؟ منافع طویل المدة را تعریف کنید. منافع داریم که طویل المدة است یا دائمی است. آن چیه؟ آسایش مردم مملکت. نه این آقا به تنهایی. آسایش مردم مملکت یا این که مردم احساس کنند که توی یک حکومتی دارند زندگی می کنند که به آنها می رسد. فردا پانمی شوند بیایند هی تظاهرات کنند، چه کار کنند، فلان کنند برای این که ...، نه، می بینند یک حکومتی است که دارد به کارهای آنها می رسد، برای آنها رفاه و آسایش دارد می آورد در کنار معنویت شان، در فلان. اینها اهداف مهم است. این اهداف مهم از کجا می تواند؟ چه کسی می تواند انجام بدهد؟ این راهی ندارد جز این که ما بیایم؛ چون اینها خیلی پول می خواهد، خیلی سرمایه می خواهد، این راهش شخص نیست، انسانها نیستند. این راهش این است که تشکیل یک امر اعتباری داده بشود، یک شخص اعتباری داده بشود. او به خاطر این که تجمیع می شود اینها در آنجا قهراً یک قدرتی پیدا می کند. آن

امر اول هم که دارد که دائمی است یا طویل‌المده هست. بنابراین خودش که طویل‌المده هست، این پول‌ها را هم که آن‌ها تزریق می‌کنند، این‌ها هم پولدار می‌شود. پس بنابراین راه هموار می‌شود.

سوم: «ذمة الشخص الاعتباری تختلف عن ذمة الاشخاص الطبيعيين المؤسسين لها و مستقلة عن بعضها البعض توجب هذه المزية ضمان المنافع المتبادله للمتفاعلين مع الشخص الاعتباری من جهة و من جهة الاخرى فانها تحفظها» امر سوم این بود که بشر دید چه کار کند توی این بالاخره فعالیت‌های اجتماعی بالاخره زیان و ضرر و بالاخره مشکلات و این‌ها پیش می‌آید، می‌خواستند یک کاری بکنند که ریش خودشان گرو نباشد. آن‌ها را، یقه‌شان را نگیرند. خب می‌خواهد یک معامله بکند. یک دفعه یک معامله می‌کند، یک وقت می‌بینی مورد یک جوری شد ضرر کرد، سوخت. حالا بیا؟؟ اگر فرد باشد؟؟ چی باشد، مؤسسه باشد، به این فرد دیگه کار ندارند. می‌گویند به من ربطی ندارد. مال مؤسسه است. من کارمند هستم. من حقوق می‌گیرم، کارمند آن‌جا هستم، دستور دادند این کار را بکنم. انسان‌ها دیدند امر سوم برای این‌که روی آورده‌اند به این‌که یک شخصیت‌های اعتباری را اعتبار کنند این بود که گفتند ذمه ما آدم‌ها با آن جدا است. وظائف ما از وظائف آن جدا است. پس بنابراین دیگه با دلگرمی می‌روند سراغ این کار. آن وقت هی دل‌شان می‌لرزید، نمی‌دانیم چه می‌شود، نمی‌توانستند دست به کار بزنند، همه‌اش استرس داشتند که نکند ریسکش خیلی بالا باشد، نکند ما گرفتار بشویم، نکند فلان این‌ها، اما الان می‌بینم که چی؟ می‌بینم ذمه این‌ها با آن‌ها جدا است. آقا، این بانک ورشکست شد خب شد، بانک پول‌ها را گذاشته آن‌جا یک برنامه‌ای هم دارد، خب اساسنامه دارد برنامه دیگر، این پول‌ها را مثلاً من چکار می‌کنم؟ می‌روم با آن معاملات انجام می‌دهم. خب اگر مضاربه هست، مضاربه با بانک انجام بدهی ... خب معامله، حالا ان شاء الله بر اساس عقود اسلامی ان شاء الله عمل بکنند، یعنی ان شاء الله می‌کنیم، حمل بر صحت کنیم. حالا نمی‌دانم یک بحثی هم باید بکنیم، حمل بر صحت مال فعل مسلم است یا شخصیت‌های اعتباری را هم می‌شود حمل بر صحت کرد، آن هم یک بحث است، شما فقهاء باید بحث کنید، این‌ها همین بحث‌هایی است که ما در شخصیت اعتباری لازم داریم، یکی‌اش هم همین است

س: حکومت اسلامی

ج: خود حکومت بله، خود حکومت شخص اعتباری ...

س: امام معصوم خودش شخصیت اعتباری دارد.

ج: امام بله، خود امام که گفتیم دیگر سه تا گفتیم شخصیت اعتباری، سه حوزه دارد، یکی اعیانی است که آنهایی که اعیان خارجیّه دارد مثل مساجد و فلان و اینها، دو: آنهایی که فقط اعتبار است و ماهیت آن فقط با اعتبار درست شده، سه: امور انتزاعی است که بعد از یک جعلی یا یک امری انتزاع می شود مثل منصب امامت. فلذاست بعضیها گفتند که خمس مال منصب امامت است، از ادله این جور استفاده می کنیم نه مال شخص امام علیه السلام، مال منصب امامت است متنها ولیّ این منصب ائمه ی اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین هستند در عصری که خودشان حضور ندارند نواب عام آنها. اینها مال، خب

س: حاج آقا ببخشید خود مثلاً حکم را تشخیص می دهد، یک بار گفت نه خود امام اصلاً خودش حکم است ...

ج: خود امام که نمی شود حکم باشد، خود امام یعنی این موجود خارجی حکم است؟

س:

ج: نه خود امام حکم نیست، خود امام آموزش داده است خدای متعال به پیامبر عظیم الشان و به آنها «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (یس/۶۹) در آن سوره ی مبارکه خدای متعال می فرماید ما شعر را یاد پیامبر ندادیم، خب اینها همه تعلیم خدای متعال است، یعنی چی خودش حکم است؟ این احکام را خدای متعال افاضه می فرماید به این وجودات مطهره، آنها می شوند عالم به تعلیم الله تبارک و تعالی.

خب بعد می فرمایند که، خب پس بنابراین این جوری شد، این امر سوم انگیزه ی سوم که روی آوردند به اعتبار شخصیت های اعتباری عقلای عالم همین بود که خواستند خلاصه اش این است که ریش خودشان گرو نباشد

س:

ج: نه ریش متولی هم گرو نیست اگر به وظایف خودش عمل کرده دیگر آن به من مربوط نیست.

فلذاست دقت بفرمایید فلذاست اگر این متولی خودش چی بود خب الان مدیون می شود باید از اموال او به غرما بدهند، اما وقتی که نه می گوید من که مال من نبوده، من یک کارگری بودم آنجا کار می کردم بانک مالک بوده، بانک این معامله را انجام داده. خیلی خب نه می دانم، پس از اموال اینها نمی آیند بردارند، چون اینها طرف نیستند، طرف کی هست؟

بانک است. پس بانک اگر دارد الان باید بدهد، ندارد استمهال می‌کنند تا بعداً بدهد. پس بنابراین آثارش این جا باید چی می‌شود دیگر، یعنی اگر، اما در شرکت‌های فقهی، آن شرکت‌ها که الان در فقه ما بحث می‌کنیم از آن، آن جا اگر اموالی را از افراد قرض کردند و آمدند معامله کردند بعد از بین رفت الان چی می‌شوند؟ ورشکست شدند، آن جا چی می‌شود؟ آن غرمایی که به این‌ها دادند، اموال این‌ها وقتی ورشکست شدند محجور می‌شوند نمی‌توانند در اموال‌شان تصرف کنند مگر به اندازه‌ای که در فقه گفته شده، این اموال بین غرما تقسیم می‌شود. اول این آدم، اما الان نه، گفتند این که نمی‌تواند، مدیرعامل بانک، کارمندان بانک این‌ها اگر بانک در فلان معامله، قرض‌هایی که از مردم گرفته بود معامله کرد، اتفاقاً تقی به توقی خورد و ضرر کرد، این جا نمی‌آیند آن غرما گردن مدیرعامل را بگیرند بگویند اموال این را باید بیاید به ما بدهید، ربطی به آن ندارد این مال بانک بوده. حالا پس بنابراین به خاطر همین که آدم‌ها توی این مسائلی که پیش می‌آید گرفتار نشوند و اگر ورشکستگی‌ای پیش آمد، اگر مشکلی پیش آمد نیابند سراغ این‌ها بگویند مال شما را باید برداریم بدهیم به او؛ اما اگر نه، چون اگر من خودم مدیون بودم بله، اما من که مدیون نیستم من یک کارمند این جا هستم. او کی هست؟ مثل این می‌ماند که یک آدمی شخصی خب یک فروشگاه‌ای دارد برای این فروشگاهش مثلاً مستخدم‌هایی دارد به آن می‌گوید دم در بنشین، یکی می‌آید جارو می‌کند، یکی می‌آیند نمی‌دانم چکار می‌کند. خب اگر این صاحب فروشگاه ورشکست شد یقه‌ی آن جاروکش این جا را می‌گیرند یا آبدارچی‌اش را می‌گیرند؟ نه دیگر، چرا آن که ربطی نداشته با او. این جا هم همین جور است، این جا هم خواستند یک کاری بکنند جامعه‌ی بشری، عقلای بشر این‌ها نشستند گفتند ما چکار بکنیم که توی این مسائلی که پیش می‌آید ریش خود ماها گرو نباشد؟ آمدند گفتند بله ما برای شخصیت‌های حقوقی را اعتبار می‌کنیم، او مالک است، او وظایفی دارد، او حقوقی دارد، شبیه این است که یک انسان مجازی درست می‌کنیم به تعبیر دیگر، این انسان حقیقی است یک انسان مجازی هم درست می‌کنیم همه‌ی این چیزهایی که انسان حقیقی دارد می‌دهیم به انسان مجازی. همه‌اش یا بعضی‌اش یا با شرایط و خصوصیات تا این گرفتاری‌ها دیگر برای ما پیش نیاید.

«ذمة الشخص الاعتباری تختلف عن ذمة الاشخاص الطبيعيين المؤسسين لها» ذمه‌ی شخص اعتباری مثل بانک، مثل مؤسسات مالی، مثل شرکت‌ها، مثل نمی‌دانم تأمین اجتماعی، مثل کذا کذا کذا این‌ها اختلاف دارد و جداست از ذمه‌ی

اشخاص طبیعی، آدم‌هایی که مؤسس آن شخص اعتباری هستند. «المؤسسين لها» یعنی مؤسسين، البته این جا له هم بود یعنی به شخص اعتباری برگردد، حالا که لها هست به ذمه شخص اعتباری برمی‌گردد. «و مستقلة عن بعضها البعض» مستقل است بعضی از این ذمه‌ها از بعض دیگر، بهم ربطی ندارد. «توجب هذه المزية، ضمان المنافع المتبادلة للمتفاعلين مع الشخص الاعتباری من جهة» این مزیت که ذمه‌ها جداست ربطی بهم ندارد، مسئولیت‌ها جداست این مزیت موجب می‌شود ضمان منافع متبادله بین کسانی که همکاری می‌کنند با شخص اعتباری از این ناحیه. یعنی این‌ها می‌بینند که تعمیم دارند که اگر پیش‌آمدی پیش آمد یقه‌ی این‌ها را نمی‌گیرند چون ذمه‌شان را می‌بینند جداست از ذمه‌ی او. این همین که ذمه‌ی این‌ها از ذمه‌ی آن‌ها جداست این یک تضمینی برای این‌جا و ضمانی برای این ایجاد می‌کند که خیال‌مان راحت باشد ...

س:

ج: خب بله آن که هرکسی نسبت به بله نسبت به کارش، اما دیگر نسبت به این امور دغدغه ندارد ...

س:

ج: بله بله اگر از حدود اساسنامه خارج شدند درست است بله آن درست است اما بالاخره این فرق می‌کند که ما بگوئیم آقا حالا که مثلاً ورشکست شدیم مال‌های این‌ها را هم باید بیا بید تقسیم کنید به غرما، می‌گوید ربطی ندارد به من چه ربطی دارد؟

س:

ج: حاج آقا این دغدغه‌ها که برای هرکسی که یک کاری می‌خواهد انجام بدهد روشن است که یک وظایفی به گردنش می‌آید. اما این دغدغه‌های مهم، این بشر دید که این دغدغه‌های مهم که یک معامله‌ی کلان‌کذایی است انجام شده حالا ورشکست شد بیا بید تمام اموال من را دیگر تقسیم بکنند، این‌ها برطرف می‌شود، می‌ماند آن دغدغه‌های شغلی و کاری که هرکسی وقتی یک شغلی را انتخاب می‌کند چه شغل کم باشد چه بالا باشد به مناسبت او باید یک تعهدات کاری داشته باشد. آن‌ها که هرکاری یک دغدغه‌ای دارد دیگر یعنی یک تعهداتی دارد.

این دغدغه‌های مهم این‌ها، پس این

س:

ج: حالا همین را تسهیل کرده دیگر ...

س: مصلحت تسهیل با همه استفاده کنند یا جزء آن متصدی ...

ج: نه همه ی نوعیت، ببینید این نوع است یعنی این کار برای نوع بشر خوب است، یک عده مثلاً حالا یک یک جمعیت زیادی می آیند به این شکل خودشان را تأمین می کنند یک جمعیت زیادی به آن شکل تأمین می کنند، یک وقتی هم یک چیزی درست می کنند که همه را تأمین می کند. یعنی یک راهی درست، مثل خود بیع و شراء، بیع و شراء مصلحت نوعیه دارد یا ندارد؟ دارد دیگر، چرا؟ هم کار فردها را درست می کند هم کار جمع را درست می کند دیگر، هرکسی به مناسب خودش.

خب این از یک طرف، پس این مزیت باعث شد که یک زمانی و تضمینی برای کسانی که با شخصیت های اعتباری می خواهند کار کنند، متولی آن جا بشوند، سرمایه آن جا بگذارند و مستخدم آن جا بشوند و در رابطه ی با او کار بکنند، با او معاملات انجام بدهند یک تضمینی برای شان ایجاد شد که ما کارمان با آن جداست. ذمه ی او مثل دوتا آدم می ماند جدای از هم. این از یک طرف این تضمین را داد از یک طرف این بعدی اش را هم بخوانیم «و من جهة آخری فانها تحفظ المصالح الفردية لمؤسسی تلك الشخصية الاعتبارية» از طرف دیگر فانها یعنی آن شخصیت های حقوقی حفظ می کند مصالح فردیه را برای کسانی که تأسیس کنندگان آن شخصیت اعتباریه هستند. پس از یک طرف مضارّش شامل این ها نمی شود از طرف دیگر منافی از این ها شامل آن ها می شود، پس بنابراین این باعث شد که ضرر که شامل نمی شود منافع هم که دامنگیر می شود پس بنابراین این هم شد یک عامل برای این که بیایند روی بیاورند به این که شخصیت های اعتباری را اعتبار بکنند عقلای عالم. و حالا شارع مقدس هم حالا بعداً بحث هایش می آید، ما در شریعت مقدسه هم می بینیم که فی الجملة قطعی است فی الجملة که شارع به این شخصیت های اعتباری بها داده و قبول فرموده مثل متولی اوقاف، متولی مساجد، متولی کعبه ی مبارکه یا و و و این ها اصل این ها تا یک حدودی از مسلمات است.

س:

ج: حالا ممکن است آن هم درست بشود.

حالا، این اجازه بدهید من این عبارت را بخوانم چون این‌ها دیگر مطلب جدیدی ندارد بتوانیم این را تمامش کنیم «فرضت سماء من هذا القبيل ظهور الشخص الاعتباري بطريقة جعلته نظيراً صريحاً للشخص الطبيعي في المجتمع» فرض کرده است سمات یعنی جهات، جهاتی از این قبیل که گفته شد سه.... هم گفتیم ظهور شخص اعتباری را به یک طریقه و شکلی که قرار داده است این ظهور آن شخص اعتباری را نظیر صحیح شخص طبیعی در مجتمع. یعنی دیگر حال شانه به شانه‌ی شخص طبیعی می‌زند. همان‌طور که تجار طبیعی و کشاورزان طبیعی و فلان و این‌ها که اشخاص طبیعی هستند الان شرکت‌ها و بانک‌ها و نمی‌دانم چی و چی و صندوق‌ها و کذا و کذا این‌ها هم دیگر جوری شدند که شانه به شانه‌ی آن‌ها می‌زنند توی اجتماع مردم توی اجتماع.

بعد التطورات این ظرفی است که متعلق به تضاعفتی است که بعد می‌آید «بعد التطورات الملطة للنظر في الحياة الاقتصادية و الثقافية و السياسية تضاعفت الحاجة الى الشخصية الاعتبارية بشكل اكبر» می‌فرماید بعد از این تطورات و تحولاتی که برای حیات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی پیدا شده است «تضاعفت الحاجة الى الشخصية الاعتبارية» به یک شکل بالاتر و بیشتر، هرچی این‌ها گسترش پیدا می‌کند نیاز به شخصیت‌های اعتباری هم افزایش پیدا می‌کند. «و ازادادت نماذجها على مستوى الكم والكيف في اصل منحاها» و ازادیاد پیدا کرده و فراوانی پیدا کرده نمونه‌های شخص اعتباری هم بر مستوای کم و این‌که افزایش کمی پیدا کرده، قبلاً مثلاً حالا آدم می‌دید یک بانکی بود یا یک شرکتی؛ اما ده‌ها و صدها بانک درست شده، صدها شرکت درست شده، هزارها صندوق درست شده چه درست شده این نظر کمی. از نظر کیفی هم همین‌جور، باز برای صندوق‌های یا برای شخصیت‌های اعتباری وظایف جدیدی هی تعریف می‌کنند یا اساسنامه‌های او را باز به شکل بهتری انجام می‌دهند که بتواند فعال‌تر باشد، بهتر باشد. این‌ها الان مثلاً این چیزی که توی مجلس الان هست برای بانک مرکزی، می‌خواهند این شخصیت اعتباری را مثلاً فعال‌ترش بکنند، ان‌شاءالله موفق بشوند از ربا و حیل ربا و کذا و کذا این را پالایش کنند. خب این کم است. پس بنابراین «و ازادادت نماذجها» یعنی نمونه‌های خارجی این شخصیت اعتباری هم بر مستوای کم و مقدار کمی و هم کیفی «فی عصرنا الحاضر» این «و ازادادت الی» این الی متعلق به «و ازادادت» است، و ازادادت تا کجا؟ «الی الدرجة التي جعلت» یا «جعلت الاشخاص الاعتباريين محوراً حاماً لكثير من التفاعلات الاجتماعية» تا جایی که این را رسانده است به درجه‌ای که اشخاص اعتباری شدند محور حام

و مهمی برای بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌ها، تفاعلات کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی «التی» این تفاعلاتی که «تضطرب من دونها الحیاة الاجتماعیة» این کنش‌ها و واکنش‌هایی که اگر این‌ها نباشد حیات زندگی بشر دارای اضطراب و دگرگونی می‌شود. الان شما نگاه کنید اگر مثلاً صندوق فلان نباشد یهو می‌بینید که کارگران فلان اعتصاب می‌کنند، تظاهرات می‌کنند، چه می‌کنند، سر کار نمی‌روند، چرا؟ می‌گویند آقا شما یک صندوقی برای از ما حمایت بکنید و هكذا و هكذا. این تطورات زندگی بشر و یک خرده‌اش را هم که می‌دانید دیگر، حالا علاوه بر این چشم و هم‌چشمی‌ها هم هست دیگر، حالا می‌بینند آن‌جا مثلاً درست کرده می‌گویند ما هم می‌خواهیم درست کنیم. حالا ممکن است منافع آن‌جا را نداشته باشد، این چیزها هم هست یک مقداری، فلذاست بر دولت‌ها است که یک مقداری یعنی درست هم کردند جاهایی که یک مقداری رصد کند، همین جور قارچ‌گونه قارچ‌گونه این‌ها رشد نکنند. «و من هذه الجهة مسّت الحاجة اكثر من ذی قبل الی ضرورة البحث فی موضوع من هذا القبیل» حالا که شده یک محور عام در جامعه‌ی بشری و این جور ازدیاد پیدا کرده و به این درجه رسیده این نیازمندی به این‌که بحث بشود از این امور فراوان‌تر شده. «و طرح الحقوقیون و الفقهاء ابحاثا عديدة و مطولة فی هذا الحقل». خب بعد می‌فرماید «لابد كنتيجة بما أسلفناه و كامتداد لجهودهم المتواصلة» ما ناچار هستیم در نتیجه‌ی مطالبی که گفتیم و امتداد بخشیدن به جهود فقهاء و حقوقیون که نگذاریم این کاروان علمی حالت توقف بر آن پیدا بشود، چکار کنیم؟ «لابد و فی ضوء التراث الاسلامی العزیز فی القرآن الکریم و مآثور ائمة المسلمین علیهم السلام و نصوص الفقهاء المتخصصین رحمہ الله» ما ناچار هستیم از چی؟ «من التعمق» این «من التعمق» متعلق به آن لابد هست «لابد من التعمق حول معرفة الشخص الاعتباری» شخص اعتباری را اولاً خوب بشناسیم «و احكامه الفقهيّة بشكل تام و شامل و سنحاول اى سنقصد ذلك» در ضمن سه باب. یک «الباب الاول حقيقة الشخص الاعتباری» که بحث می‌کنیم حقیقت شخص اعتباری چی هست؟ «التانی الاعتراف بشخص الاعتباری فی الفقه الاسلامی» آیا فقه اسلامی به شخص اعتباری معترف است؟ قبول دارد؟ حالا یا فی الجملة یا بالجملة یا اصلاً می‌گوید نه؟ «الثالث احكام الشخص الاعتباری فی الفقه الاسلامی» حالا اگر قبول کرد احکامش چیه؟ آیا همه‌ی احکامی که برای بشر هست برای او هم هست؟ مثلاً اگر ما دو نفر معامله کردند بیع انجام دادند می‌گوییم خیار چی دارند؟ خیار مجلس دارند، اگر دوتا بانک با هم معامله کردند خیار مجلس دارند؟ اگر ما با بانک معامله کردیم خیار مجلس داریم؟ اگر بانک رفت یک زمینی خرید

خب اگر یک نفر برود یک زمینی بخرد آن شریک بوده با دیگری حق شفعه دارد، حالا اگر بانک رفت خرید آن هم حق شفعه دارد که بتواند به طرف بگوید آقا من پولت را می‌دهم برو. احکام شخص اعتباری که الی ماشاءالله است، آیا این حرف‌هایی که مال آدم‌ها هست در شریعت خدای متعال این احکام را برای شخص اعتباری هم قرار داده یا نداده؟ انواع، اختیارات، انواع حقوق، این‌ها بحث‌هایی است که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته.

خب «منهج البحث فی الباب الثانی و الثالث کما یلی سنقارن بین الشخص الاعتباری و الشخص الطبيعي» ما در باب دوم و در باب سوم منهج‌مان و روش‌مان این جوری است که مقارنه می‌کنیم بین شخص اعتباری و شخص طبیعی، از چه جهت مقارنه می‌کنیم؟ از جهت مشروعیت که آیا همین‌طور که شخص طبیعی مشروعیت دارد این هم مشروعیت دارد یا ندارد؟ و از جهت احکام و از جهت آثار. «و نحلل هذه الزوايا» این زوایای مشروعیت و احکام و آثار و امثال این‌ها، این‌ها را تحلیل می‌کنیم «لنعرف انه هل يعترف الشارع بالشخص الاعتباری» آیا شارع هم اعتراف دارد به این شخص اعتباری به اصل مشروعیتش، به همه‌ی احکامش، به همه‌ی آثارش یا نه؟ «و هل یثبت له» و آیا ثابت می‌شود از منظر شرع برای شخص اعتباری «ما لشخص الطبيعي من الاحکام ام لا؟» این منهج بحث ما و روش بحث ما در باب دوم و سوم. ان شاءالله
شنبه تتمه‌ی بحث.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پایان